

# اقتدار

## روان جمعی و هرمنوتیک رهایی بخش

○ محمدجواد غلامرضا کاشی  
دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران



### چکیده:

قدرت، در گفتارهای سیاسی شایع در جامعه ما یک امر صادر شده از منابع بیرون از فردیت شهروندان است.

به این اعتبار آزادی نیز با کنترل این منابع بیرونی و گسترده ساختن فضای خصوصی در مقابل فضای عمومی تحقق پذیر است. این الگو که مطابق با سبادهای فلسفی لیبرال از قدرت و آزادی ساخته شده، قادر به توضیح شرایطی نیست که شهروندان با اختیار و انتخاب آزاد خود یک نظام متمرکز، نافی فردیت و توتالتر را تاسیس می‌کنند. مانند آنچه در وضعیت ظهور نظام‌های فاشیستی رخ می‌نماید. دو

کتاب «اقتدار» و «یونگ و سیاست» که گزارشی از مضامین آنان در این مقاله عرضه شده، الگویی از مفهوم قدرت، به دست می‌دهند که منضم انتقال مفهوم قدرت از بیرون به درون و پیوند دادن اقتدار سیاسی با نظام‌های معنایی خاصی است که فرد، رهایی از گمگشتگی ناشی از فردانی شدن جامعه مدرن را در آن می‌جوید. در این روایت، آزادی با تصرف فرد در این نظام‌های معنایی و به حسب مقتضیات خاص فردی امکان پذیر است. چیزی که تحت عنوان هرمنوتیک رهایی بخش از آن یاد کرده‌ایم.

نقطه عزیمت فلسفه سیاسی مدرن، فرد خودبنیاد و آزاد از هر مرجع محدودیت آفرین بیرونی است. معضل فلسفه سیاسی، برقراری پیوند میان این بنیاد، و ایده نظم و قدرت سیاسی است. با ایده فرد خودبنیاد، قدرت بیرون از فرد و در نقطه فرادست هرم اجتماعی استوار می‌شود. خانه به منزله نماد و حریم خصوصی، خارج از قلمرو قدرت سیاسی است. قدرت از جایی آغاز می‌شود که فرد پای از حریم خانه بیرون می‌نهد و در عرصه عمومی ظاهر می‌شود. قدرت از بالا صادر می‌شود و در مناصب و چهره‌های خاص، بناهای دولتی، دستورالعمل‌ها، نمادها و علامات خاصی در عرصه عمومی جریان پیدا می‌کند. شعار آزادی، دموکراسی و اقتدارستیزی نیز کم و بیش به ترتیبات و سامان خاصی از قدرت سیاسی در عرصه عمومی و ممانعت از تجاوز محتمل آن به عرصه خصوصی، مربوط می‌شود. دموکراسی لیبرال متکی بر همین روایت منفی از آزادی و رفع محدودیت مراجع قدرت برای ایمن ماندن حریم خصوصی و باور به این نکته است که با ترتیبات متکی بر قدرت کنترل شده و ایمن ماندن حوزه خصوصی فرد، امکان شکوفایی و رهایی فرد از بار تحمیلات سرکوب‌کننده فراهم خواهد شد.

تجربه ظهور نازیسم و فاشیسم در نیمه قرن گذشته، بصیرت‌هایی را تقویت کرد که صورت‌بندی نظم دموکراتیک از نوع لیبرالی آن را به رهایی و آزادی بشر منتهی نمی‌دانستند، بلکه به خلاف، صورت‌های پیچیده‌تر باز تولید قدرت در دوره مدرن را در روایت مذکور مورد ملاحظه قرار می‌دادند. قدرت در دوره مدرن نه تنها برآمده از فرد خودبنیاد و آزاد از هر مرجع اقتدار و محدودیت آفرین بیرونی نیست، بلکه مرجع تعریف‌کننده فرد در شبکه پیچیده مناسبات قدرت است. قدرت در دوره مدرن

- اقتدار
- ریچارد سنت
- باقر پرهام
- شیرازه
- ۱۳۷۸، ۳۱۲ صفحه
- یونگ و سیاست
- ولودیمیر والتر اودا اینیک
- علیرضا طیب
- نشر نی
- ۱۳۷۹، ۳۳۰ نسخه

## اجتماع گرایان بر این باورند که دمکراسی از نوع خاص لیبرالی فراهم آورنده آزادی انسان نبوده است. این فیلسوفان عامل اصلی این ناکامی را در فهم نادرست فلسفه‌های لیبرال از مفهوم آزادی انسان جست‌وجو می‌کنند

## نقطه عزیمت اجتماع گرایان از حیث فلسفی، جامعه شناختی و فرهنگی نه فرد بلکه ساختار ذهن جمعی و نظام معانی مندرج در این ذهن جمعی است

از پیش چشم‌ها غایب و نامحسوس شده است، تا شبکه پیچیده و همه جا گستری بنا کند. بنابراین قدرت نه در راس هرم اجتماعی، بلکه در نهادها و مراکز متعدد اجتماعی و فرهنگی انتشار یافته است. رویکرد سلبی تفکر پست مدرن به نحوی از ایده همه جا گستری مفهوم قدرت نشأت می‌گیرد هر مفهومی از حقیقت و هر مظهری از نظم، شبکه‌ای از شبکه‌های قدرت همه جا گستر است و وظیفه روشنفکر رمزگشایی و شالوده‌شکنی آن است. گویی روایت‌های منتقد دمکراسی لیبرال، حتی پست‌مدرن‌ها نیز، به فرد خودبنیاد و آزاد از هر مرجع اقتدار آفرین بیرونی اتکا دارند: فرد در چنبره شبکه قدرت تعریف می‌شود، اما گویا به نحو پوشیده‌ای به آن ایده بنیادی ملتزم‌اند و تحقق نسبی آن را در نفی رادیکال و مستمر ایده حقیقت و صورت پیچیده قدرت می‌یابند.

ایده بدیل دیگری نیز وجود دارد که اگر چه پریشینه است، اما در سال‌های اخیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته و از حیث نظری تقویت نیز شده است. این رویکرد بدیل تحت عنوان اجتماع‌گرایان شناخته شده است. اجتماع‌گرایان که امروزه چارلز تیلور، الیسایدر مک اینتایپر و میشل سندل چهره‌های برجسته آن به شمار می‌روند، در سال‌های اخیر در کشورهای انگلیسی زبان باب تازه‌ای در زمینه بحث از اخلاق و فلسفه سیاسی گشوده‌اند. اجتماع‌گرایان بر این باورند که دمکراسی از نوع خاص لیبرالی فراهم آورنده آزادی انسان نبوده است. این فیلسوفان عامل اصلی این ناکامی را در فهم نادرست فلسفه‌های لیبرال از مفهوم آزادی انسان جست‌وجو می‌کنند. فلسفه‌های لیبرالی از آزادی مطلق انسان و در صورت‌بندی نظری فرد رها شده از همه قیود دفاع می‌کردند. فردی که به حسب سلاطین و خواست‌های خود، عمل می‌کند، موضوعیت و سرنوشتی مستقل از دیگران دارد، و در قید زمان و مکانی نیست.<sup>۱</sup>

اجتماع‌گرایان به لحاظ انتولوژیک باور به فرد مستقل از هستی اجتماعی را که از بنیادهای فلسفی لیبرالیسم به شمار می‌رود، مورد تردید قرار می‌دهند. به باور این گروه از فیلسوفان فرد همواره در ساختار یک کنش جمعی و در یک نظام معانی بین‌الذهانی و جمعی خود را درمی‌یابد و حتی تصور فرد مستقل و خود بنیاد مدرن نیز یک تلقی اخلاقی جمعی و بین‌الذهانی است.

مطابق با این مفروضات که فرصت تشریح آن در این مجال نیست، نقطه عزیمت اجتماع‌گرایان از حیث فلسفی، جامعه شناختی و فرهنگی نه فرد بلکه ساختار ذهن جمعی و نظام معانی در این ذهن جمعی است. امری که بیش از هر چیز در زبان تیلور پیدا می‌کند. بنابراین پیش از هر چیز باید بر این نکته تأکید کنیم که افراد دست کم در کنش‌های جمعی که عرصه تصمیم‌گیری‌ها و کنش‌های سیاسی مشحون از آنهاست، تابع یک ذهن جمعی و ساختار مندرج در آن هستند. به علاوه چنانکه مشاهده کردیم صورت‌بندی آنها از مفهوم قدرت نه امری بیرونی و متمرکز در ساختار دولت و حاکمیت، بلکه جوشیده از مناسبات خرد اجتماعی و وابسته به شبکه‌های معنایی بین‌الذهانی است.

به این ترتیب رویکردهای مذکور در تبیین رهایی انسان مدرن، به ضرورت دگرگونی ساختاری باورهای مدرن به فرد، موضوعیت اقتدار و نسبت فرد و جامعه می‌نگرند. این رویکردها امروزه در قالب جنبش‌های اجتماعی گوناگون مانند جنبش سبزها، به جای تمرکز بر دمکراسی از نوع لیبرالی و سرد آن به دمکراسی از نوع اجتماعی و گرم آن روی آورده‌اند که کمتر به ساختار دستگاه دولتی چشم دارد و بیشتر متوجه صورت‌بندی جماعت‌های خرد است.

دو کتاب اقتدار اثر ریچارد سنت و یونگ و سیاست اثر ولودیمیر والتر اوداینیک از دو منظر گاه متفاوت، روایتی اجتماع‌گرایانه از پدیده قدرت را روایت می‌کنند و چشم‌انداز دیگری از مفاهیم قدرت، آزادی و رهایی را به تصویر می‌کشند. نظر به آنکه کمتر اثری در زبان فارسی وجود دارد که بازتاب‌کننده روایت اجتماع‌گرایان از پدیده قدرت باشد، این دو کتاب که هر دو با ترجمه‌ای استادانه به بازار کتاب روانه شده‌اند، می‌تواند در عرضه فهم تازه‌ای از مفاهیم کلیدی سیاست و قدرت مفید باشد. چنانکه ملاحظه خواهیم کرد، می‌توان روایت این دو کتاب از مفاهیم فرد، قدرت و موضوعیت سیاست را ذیل سه عنوان نقطه عزیمت، گره‌گاه بحرانی و گریزگاه گرد آورد.

### نقطه عزیمت

نقطه عزیمت یونگ، دست کم چنانکه ولودیمیر والتر اوداینیک در کتاب «یونگ و سیاست» روایتگر آن است، فرد به معنای روانشناختی آن است که در چنبره قواعد جمعی و موارد قومی و تاریخی قرار دارد. او فرد را سرچشمه انرژی حیاتی می‌انگارد. به قول یونگ فرایند حرکت انسان از یک حیوان صرفاً طبیعی به یک حیوان فرهنگی حاصل مازاد انرژی حیاتی و یا لیبیدوست که از سه تعارض بنیادی حادث می‌شود: تعارض میان دریافت‌های حسی و مادی فرد و روح او؛ تعارض میان گزینه مداری لجام گسیخته فردی و بقایای موروثی و نیاکانی او؛ و سرانجام تعارض میان فرد و جامعه. به دلایل غریزی و ذاتی، انسان این انرژی‌های حاصل شده از این تعارضات را صرف تولید و توسعه فرهنگ می‌کند و به یک حیوان فرهنگی بدل می‌شود. در این میان فرد مرکزی است که همه تعارضات و کشاکش‌های ذکر شده حول آن دور می‌زند. تولید و توسعه فرهنگ توسط انسان در نمادها تجلی می‌کند. «صورتی ذهنی که هم می‌تواند لیبیدو را به همان اندازه



متجلی سازد و هم اینکه آن را در قالبی متفاوت از صورت اولیه خود به جریان اندازد... یونگ مدعی است همین شکل‌گیری و تولد آرام نمادهاست که به توسعه اندیشه‌ها و رفتارهای فرهنگی راه می‌برد. (۲۰) به عبارتی نقطه عزیمت یونگ نیز مظاهر جمعی حیات انسانی‌اند که در نمادها تجلی می‌کنند و برای فرد وجهی وجود شناختی دارند.

نقطه عزیمت ظهور سیاست و قدرت از منظر یونگ، پیدایی خودآگاهی فردی است. با شکل‌گیری تمدن و تقسیم نقش‌های اجتماعی، فرد درمی‌یابد به نحوی میان خواسته‌های غریزی او و مقتضیات روان و جامعه او ناهمسازی‌هایی وجود دارد. این امر هم سرآغاز آگاهی فرد از خود است و هم سرآغاز آگاهی گروه از خود.

از همین نقطه عزیمت است که تفکیک میان فرمانبران و فرمانبرداران حاصل می‌شود و قدرت‌طلبی فردی با تسلیم‌طلبی جمعی گره می‌خورد و سیاست آغاز می‌شود. ظهور خودآگاه و ناخودآگاه فردی، پایان استیلای روان جمعی نیست، بلکه به خلاف، فرد و جامعه نه تنها از نفوذ شایع ناخودآگاه جمعی رهایی ندارند، بلکه قادر به کسب آگاهی از آن نیز نیستند. تحول اجتماعی و تاریخی مستمراً ناخودآگاه جمعی را گسترده‌تر می‌سازد و نسل‌های آتی مستمراً ذیل پوشش ناخودآگاه و روان جمعی واقع می‌شوند. به این معنا ظهور تمدن و آغاز شدن فرایند سیاسی به هیچ روی به معنای بلوغ بشر نیست، انسان‌ها هر چند در ظاهر متمدن هستند ولی در باطن هنوز بدوی‌اند. «نوع بشر در گوهر خود هنوز از نظر روانی در کودکی بسر می‌برد و این مرحله‌ای است که نمی‌توان از روی آن پرید. اکثریت عظیم مردم نیازمند اقتدار، ارشاد و قانون هستند.» (۲۵)

این وضعیت‌گویی به باور یونگ تغییر نمی‌کند. روان انسانی در نتیجه الگوها و خواسته‌های موروثی خود نوعی نیاز درونی به اقتدار و قانون دارد. به باور یونگ در جوامع پیش مدرن این نیاز به نحوی متعادل تامین می‌شود. به عبارت دیگر، جوامع پیش مدرن، حاصل نوعی مصالحه میان تعارضات بنیادین طبیعی و فرهنگی‌اند و در نتیجه این مصالحه، با تعادل و نظم نسبی در امور مواجهیم.

چنانکه ملاحظه کردیم در روایت یونگ روان فردی نقطه عزیمت قرار می‌گیرد، اگرچه همچنان روان جمعی در صورت ذهنی و خاطرات جمعی دائر مدار نظام فکری اوست. اما ریچارد سنت در کتاب اقتدار، نقطه عزیمت خود را معانی قرار می‌دهد که با صورت ذهنی یونگ قرابت دارد. ریچارد سنت از فرد انسان به عنوان واحد معنادهنده به هستی خویش یاد می‌کند: مخلوقی که می‌کوشد معنایی به زندگی‌اش دهد. اما نظر به آنکه معناها تقرری اجتماعی دارند، فرد همواره با منظومه‌های معنایی بیرون از خود مواجه است و بنابراین هر تلاش برای معنابخشی به هستی خویش، با رمزگشایی از معناهای پیشاپیش موجود ممکن می‌شود. باور به فرد انسانی به منزله یک واحد معنابخش به هستی خویش، به این نتیجه می‌انجامد که فرد همواره موضوعیتی بیرون از خود دارد. عواطف انسانی بازتاب وجود شناختی تعلق فرد به دیگران است. اما در روایت سنت، موضوعیت بیرونی فرد به معنای استحاله فرد در جمع نیست، بلکه باور به رمزگشایی معناهای پیشاپیش مقرر، به معنای ارتباط متکی بر تعبیر و تفسیر معانی اجتماعاً مندرج شده توسط فرد است.

با این تعریف، نقطه عزیمت ریچارد سنت در فهم پدیده قدرت بر دو بنیاد متکی است: اول، تعلقات و عواطف، و دوم الگوهای تعبیری مفهوم اقتدار. اقتدار، در ارتباط میان افراد نابرابر ظاهر می‌شود. در مقابل برادری، که بیانگر ارتباط میان افراد برابر است. به قول سنت، اقتدار «امری بنیادی است، کودکان به مراجع اقتداری نیاز دارند که هدایت‌شان کند و اطمینان‌شان دهد. بزرگسالان هم به همچنین. با بازی کردن نقش مرجع اقتدار است که آنان، تا حدودی اساسی به وجودشان تحقق می‌بخشند. از نظر آنان ایفای این نقش نوعی بیان علاقه‌ای است که آنان نسبت به دیگران دارند. ترس از محروم شدن از این تجربه همیشه با ما هست و هرگز ما را به راستی ترک نمی‌کند.» (۱۹)

سنت نیاز به اقتدار را با نیاز به نیرویی مستحکم تضمین شده و پایدار تشبیه می‌کند. گویی سنت از نوعی امنیت وجود شناختی سخن می‌گوید. بازتاب این نیاز در ارتباطات اجتماعی و تعلقات فردی تجلی می‌کند. افراد در موقعیت‌هایی با ایفای نقش موضوع اقتدار و در موقعیت‌های دیگر با ایفای نقش مرجع اقتدار در شبکه پیچیده‌ای از تولید سرمایه امنیت اجتماعی مشارکت می‌جویند. اما همواره چیزی هست که به واسطه آن فرد به عنوان مرجع اقتدار با موضوع اقتدار، یا به عکس، ارتباط برقرار می‌کند. تعبیر و تفسیر قدرت، همواره این ارتباط با برقراری یک نظام ادراکی سامان پیدا می‌کند. نظامی که تبعیت را برای یک سوی رابطه، و اعمال اقتدار را برای سوی دیگر، موجه می‌نماید. بدیهی است که یک ارتباط توأم با اقتدار می‌تواند با دگرگونی نظام ادراکی مشروعیت بخشنده به آن، فروریزد. اما طرفین گسسته از ارتباط اقتداری، در صدد بازتولید آن در سطح دیگر برای کسب آن امنیت وجودشناختی خواهند بود.

نکته‌ای که روایت سنت را از یک روایت تقلیل‌گرایانه به امر روانشناختی فراتر می‌برد، باور او به سامان و ساخت اجتماعی عواطف و ادراکات، و تحول این سامان به حسب تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. هر سامان اجتماعی، هم پدیدار شده و هم پدیدآورنده الگوهایی از نظام ادراکی و نظام عواطف جمعی است که توأم الگوهای ارتباط اقتداری را در یک دوره فراهم می‌آورند.

### در روایت یونگ

روان فردی نقطه عزیمت

قرار می‌گیرد،

اگرچه همچنان روان جمعی

در صورت ذهنی و

خاطرات جمعی دائر مدار

نظام فکری اوست

از نظر ریچارد سنت،

افراد در موقعیت‌هایی

با ایفای نقش موضوع اقتدار و

در موقعیت‌های دیگر با ایفای

نقش مرجع اقتدار در

شبکه پیچیده‌ای از

تولید سرمایه امنیت اجتماعی

مشارکت می‌جویند

به عقیده یونگ،  
سکراسی یا پذیرش،  
در روی گردن و سپس  
محو شدن میراث دشمنی و  
پرخاشگری در فضای داخلی کشور  
تجربه شده است. این تجربه دشمنان و  
کلیسای رومی که در آن می‌کاهد  
سنت و  
بحران اقتدار مدرن می‌پردازند و با  
نمودار ساختن میراث اسارت بخش  
مناسبات مدرن، و نشان دادن  
ریشه‌های این اسارت  
در وجه درون فردی،  
امکنانی را برای رهایی  
توسیم می‌کنند

### گره‌گاه بحرانی

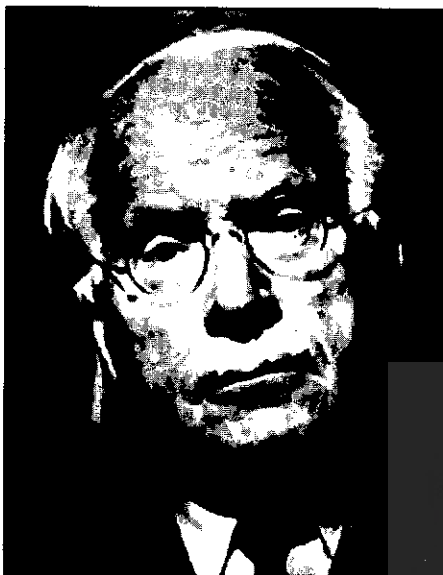
با تکیه بر چنان تعریفی از فرد، و الگوهای ارتباطی او با نظام اجتماعی، همه نظریه‌پردازان اجتماع‌گرا از یک گره‌گاه بحرانی سخن می‌گویند که با ورود به مناسبات مدرن ظاهر می‌شود. یونگ این گره‌گاه بحرانی را ظهور انسان توده‌ای می‌خواند. پیش از ظهور مدرنیته، روان انسان غربی از تمامیت و تعادل معینی بهره‌مند بود. اما با ظهور انقلاب صنعتی شکاف عظیمی میان هستی خودآگاه و وجود ناخودآگاه انسان غربی ظاهر شده است. مصالحه میان تقاضاهای طبیعی و فرهنگی باروال پیشین ناممکن می‌شود و انسان باز دست دادن موقعیت‌های همبایی‌اش، منزوی می‌شود و فردانیت خود را از دست رفته می‌یابد. مرجعیت کلیسا از دست می‌رود، نظام پدرسالارانه پیشین تضعیف می‌شود، علم‌گرایی و انکار خرافه‌ها و تکیه بر عقل جدیت پیدا می‌کند. فرد در عرصه خودآگاه، خود را دایر منار امور می‌یابد، اما این وضعیت بیش از آنکه تصویر رهایی از قیودات سنت را متبادر به ذهن کند، وضعیت بی‌پناهی وجود شناختی او را فراهم می‌آورد. اما این به معنای پایان‌یابی استیلاهی ذهن جمعی نیست، بلکه اینک زمانه ظهور چهره تازه‌ای از ناخودآگاه و میراث جمعی است. این چهره تازه خود را در دولت جدید و سیاست به معنای جدید نمایان می‌کند.

شاخص بنیادی سیاست به معنای جدید، برانگیخته شدن انسان‌ها با سودهای سیاسی است. فرد در گروه، که عرصه سیاست داورمدار سامان‌دهی آن است، احساس امنیت می‌کند. بنابراین عرصه جدید سیاسی با طغیان توده‌ها گشوده می‌شود. به این اعتبار یونگ بنیاد سیاست به معنای جدید را نوعی روان نژندی انسان مدرن می‌خواند. انسان مدرن تشنه اقتدار و امنیت ناشی از آن است، و این کالایی است که در هویت‌های گروهی و در ضمن کشاکش‌های سیاسی ظاهر می‌شود. چنین است که یونگ در بررسی ساختار قدرت و اقتدار مدرن، نه از دولت و صورت‌بندی نظم سیاسی، بلکه از ساختار روانی فرد و نسبت آن با تحولات فرهنگی و اجتماعی آغاز می‌کند. به باور یونگ، در جامعه مدرن با فرد فردیت زدایی شده، وابسته، بی‌اثر مواجهمیم. چنین فردی «برای مبارزه با انزوای خود دست به سازماندهی می‌زند ولی در گام بعد همین سازمان مایه دائمی شدن انزوای او می‌گردد... وی برای ارضای میل قدرت‌طلبی خود از دولت مطلقه‌ای پشتیبانی می‌کند که در مرحله بعد او را مرعوب می‌سازد» (۴۳). به این ترتیب یونگ با تکیه بر ساختار ذهن جمعی و الگوهای کهن بر این باور است که فرد در دنیای مدرن در بافت گسترده‌تری از دامنه اقتدار سیاسی جذب شده است و این اقتدار نه بیرونی بلکه از ساختار روانی شخصیت مدرن زاده شده است.

روایت سنت در کتاب اقتدار، با روایت یونگ شباهت بسیار دارد. او نقطه بحرانی را در ظهور معنا و تعبیری از اقتدار می‌یابد که با سرشت همبایی و متکی بر عاطفه انسانی ناسازگار است. به باور سنت فرد مدرن فرد خودفرمان و صاحب اختیار خویش است. کسی است که به دلیل قابلیت‌هایی که کسب کرده است، وجود خود برای دیگران را بیش از وجود دیگران برای خود ضروری قلمداد می‌کند. او می‌تواند نسبت به دیگران بی‌اعتنا بماند. شخصیت‌های خود فرمان در دوره مدرن در چهره متخصصان و کارشناسان، پزشکان، پژوهشگران و چهره‌های برجسته سیاسی و نظامی نمودار می‌شود. به قول سنت بی‌اعتنایی به دیگران یک بازتاب روانی را در عرصه عمومی بیدار می‌کند: «بی‌تفاوتی دیگری نسبت به ما، میل ما به بازشناخته شدن را تحریک می‌کند، دلمان می‌خواهد که او حس کند که ما به اندازه کافی اهمیت داریم که مورد توجه او قرار گیریم. در این گونه موارد ما حتی آن قدر پیش خواهیم رفت که وی را تحریک کنیم یا مورد حمله قرار دهیم تا مجبور باشد واکنشی نشان دهد. ما که نگران بی‌تفاوتی او نسبت به خود هستیم و نمی‌فهمیم چرا او از ما فاصله می‌گیرد سرانجام از لحاظ عاطفی وابستگی کاملی نسبت به وی پیدا خواهیم کرد.» (۳۰)

براین مبنا سنت اقتدار خودفرمان را ویژگی قدرت در دوره مدرن می‌خواند. به باور او این الگوی اقتداری، انضباطی را به دیگران می‌قبولاند؛ نوعی انضباط شخصی که با نفع عمومی همسو نمودار شده است و فرد بدون اعمال زور به آن گردن نهاده است. این انضباط با تکنیک‌های گوناگونی اعمال می‌شود، مثلاً برانگیختن شرم دیگران در مقابل فرد خودفرمان یکی از این تکنیک‌هاست. به قول سنت «در جوامع غربی شرم جای خشونت را به عنوان شکل معمولی اصلاح گرفته است. دلیل‌اش ساده و غیرعادی است. شرمی که یک شخص خودفرمان می‌تواند در زیردستان خود برانگیزد، از شکل‌های ضمنی نظارت است. به جای آنکه گفته شود شما لجنی بیش نیستند، یا ببینید که من چقدر از شما بیشتر ارزش دارم، کافی است که کارفرما کار خودش را انجام دهد، استعدادهای خود را به کار گیرد و متانت و برخورد چیرگی‌اش را به نمایش درآورد.» (۱۴۳-۱۴۴)

به این ترتیب سنت نیز مانند یونگ، صورت‌بندی اقتدار نوین را به نحوی تفسیر می‌کند که توده‌ها تضعیف شده و انباشته از احساس ناتوانی در مقابل مراجع اقتدارند، مراجعی که به واسطه بی‌اعتنایی و بی‌عاطفی، واکنش‌هایی را در فرد برمی‌انگیزند که مستمراً وابستگی او را تحکیم می‌کنند. این واکنش‌ها از جلوه‌نمایی به سلیقه شخص «خودفرمان» گرفته تا اعتراض



### یونگ در بررسی

ساختار قدرت و اقتدار مدرن،

نه از دولت و صورت‌بندی نظم سیاسی،

بلکه از ساختار روانی فرد و

نسبت آن با تحولات فرهنگی و

اجتماعی آغاز می‌کند

روایت سبب در کتاب اقتدار،

با روایت یونگ شباهت بسیار دارد.

او نقطه بحرانی را در ظهور معنا و

تعبیری از اقتدار می‌یابد که

با سرشت همبایی و متکی بر

عاطفه انسانی ناسازگار است

برای کسب آزادی را شامل می‌شوند. به قول سنت باور به خودبستگی و خودفرمانی، ابتدا این آرمان را در فرد برمی‌انگیزد که برای آزادی و برابری فرصت برای همه دست به عمل بزند. اما عدم تحصیل این فرصت در شرایط اجتماعی الگویی دیگر از آزادیخواهی را در فرد برمی‌انگیزد و آن قناعت به عدم دخالت دولت در امور خصوصی اوست. او «سرانجام به این نتیجه رسیده است که حقوق قانونی خود را بیش از پیش به دولت واگذارد، و میدان عمل همواره وسیع‌تری برای دولت در نظر گیرد، و این فقط به این شرط که دولت در حریم زندگی خصوصی‌اش دخالت نکند.» (۱۷۹)

به باور سنت ما نیازمند اعتماد و عاطفه‌ایم و نیاز ما با این کیفیات مانند همه نیازهای بنیادی دیگر ماست. عدم حضور اجتماعی این کیفیات در سرشت ارتباطات اجتماعی مدرن، الگویی از اقتدار را بنا می‌نهد که متکی بر وابستگی تام و تمام مردم به مراجع اقتداری است. سنت ظهور نظم‌های فاشیستی و چهره پیشوا را مظهر تام و تمام این الگوی اقتداری می‌یابد که البته در جوامع دمکراتیک غربی نیز به طرق پیچیده و پنهان‌تری بازساخته می‌شود.

### گریزگاه

ملاحظه کردیم که هم یونگ و هم سنت ساختار اقتدار در دوره مدرن را پیچیده‌تر، درونی‌شده‌تر و همه جا گسترده‌تر روایت کردند. بنیاد هر دو روایت، باور به وجه همبایی و حاضر در میانه دیگران فرد انسانی مربوط می‌شود که در صورت‌بندی مدرن نادیده انگاشته شده و با منزوی خواندن فرد انسانی، مقدمه ساختار پیچیده قدرت فراهم شده است. اما روایت فردگرایانه انسان مدرن نه یک تصمیم فردی و خردمندانه بلکه تجلی صورتی از صور ذهن جمعی است. به عبارت دیگر این وضعیت منزوی به هیچ روی خارج از قاعده عام وجه همبایی و حاضر در میانه دیگران نیست.

دشواری روایت اجتماع‌گرایان، فراهم ساختن امکان‌هایی از وضعیت عسرت بار است. در روایت لیبرالی، فرد به حسب الگویی ادراکی به وضعیت عسرت بار تن در می‌داد. بنابراین کافی است که فرد یک الگوی ادراکی از امور را جایگزین یک الگوی ادراکی دیگر کند تا امکان‌هایی او فراهم آید. انتخاب‌ها و دگرگشت‌های فردی، زمینه ساز انتخاب و دگرگشت‌های جمعی را فراهم می‌سازند اما در روایت اجتماع‌گرایان که فرد نقطه عزیمت روایت نیست، چگونه می‌توان الگویی به دست داد که امکان این‌رهایی را فراهم آورد؟

یونگ‌رهایی را هم در عرصه فردی و هم در عرصه جمعی بازسازی می‌کند. یونگ در سطح فردی براین باور است که هرگونه تغییر اساسی، یا نوعی «تجربه درونی و برین فردی» حاصل می‌شود. «در برابر توده سازمان یافته، تنها انسانی می‌توان مقاومت کند که در فردیت خویش همپایه خود آن توده سازمان یافته باشد.» (۷۵) به قول یونگ این «حکم برای انسان روزگار ما غیرقابل درک است زیرا فهم آن مستلزم این است که فرد به وجود نیروهای ناخودآگاه خویش اذعان کند، آنها را بشناسد و سعی در چیره شدن بر آنها نماید. اما تا زمانی که فرد این حقیقت را نفهمیده و به این کارها نپرداخته است، همچنان در برابر جنبش‌های توده‌ای آسیب‌پذیر خواهد بود، مسحور رهبران قدرتمند خواهد شد و در خیزش‌های سیاسی و اجتماعی که شناخت چندانی از آنها نداریم همچون یک مهره عمل خواهد کرد.» (همان)

نباید گمان برد که فرد سازمان یافته در مقابل توده سازمان یافته، به معنای ظهور همان فرد خودفرمان است. فردی که با بی‌اعتنایی به دیگران خود را می‌جوید. بلکه به خلاف موقعیتی است که فرد درمی‌یابد که اقتدار پرستی بیرونی و پرخاشجویی و خشونت در عرصه سیاسی در او ریشه دارند. آگاهی فرد به اینکه استیلا در او و نه بیرون از او منشاء گرفته است، تنها راه سامان‌یابی متعادل فرد و کناره‌گیری او از توده سازمان یافته است.

در سطح اجتماعی نیز دمکراسی مهم‌ترین صورت‌بندی نظم سیاسی است که امکان آن‌رهایی فرد از توده سازمان یافته را فراهم می‌سازد. تنها به این اعتبار یونگ نظم دمکراتیک را نظم برجسته سیاسی قلمداد می‌کند. «به گفته وی دمکراسی در واقع یک نهاد متعالی روانشناختی است که سرشت بشر را آنچنان که هست می‌پذیرد و در درون مرزهای ملی، مجال برای ضرورت کشاکش فراهم می‌سازد. در یک دمکراسی، دشمنی مکرر فرد با دیگران، نیاز وی به پرخاشگری، و قدرت‌طلبی او در درون مرزهای قانونی و در سطح قابل تحملی از سیاهکاری و فساد مجال بروز آزادانه می‌یابند. چندان دور از ذهن نیست که بگوییم که دمکراسی نوعی وضعیت مزمن جنگ داخلی و هرج و مرج خفیف است. اما دمکراسی با پذیرش، درونی کردن و سپس محدود ساختن غرائز دشمنی و پرخاشگری به محدوده داخلی کشور تا حد معینی از نیاز به دشمنان و جنگ‌های خارجی می‌کاهد.» (۱۲۴)

اما سنت‌رهایی را با روایت فلسفی هگل سامان می‌دهد. هگل مراحل آزادی از موقعیت بردگی را در چهار فرایند فلسفی مورد بررسی قرار می‌دهد: فلسفه رواقی، شکاکیت، آگاهی معذب و آگاهی عقلانی. «همه چیز از آنجا آغاز می‌شود که رواقی به ترک جهان در اندیشه خود فرو می‌رود؛ این نوعی از آزادی آغازین و درونی است. در مرحله بعدی، شکاک رو به جهان می‌آورد؛ وی که همچنان بنده خدمتکار فرمانبردار است، با این همه دیگر از باور به نقش خویش و برتری اخلاقی خدایگان دست برداشته است. رابطه او با خدایگان از این پس با شکاکیت توأم است؛ همین حس است که در آگاهی معذب درونی

قدرت مدرن  
از پیش چشم‌ها غایب و  
نامحسوس شده است،  
تا آنجا که هیچ‌کس و همه جا  
گستری بنا کند

تفکیک نظام دو کتاب یونگ و سیاست و اقتدار، ذیل سه عنوان نقطه عزیمت بحران و گریزگاه، با این هدف صورت  
گرفت که سنخ هنجاری نظام باورهای اجتماع‌گرایانه نمودار شود. این هر دو روایت با تکیه بر سرآغازی عاری از بحران، به  
نقد صورت‌بندی پریجران اقتدار مدرن واصل می‌شوند و با نمودار ساختن سرشت اسارت بخش مناسبات مدرن، و نشان دادن  
ریشه‌های این اسارت در وجوه درون فردی، امکاناتی را برای رهایی ترسیم می‌کنند. این وجه در روایت یونگ البته بیشتر از  
روایت سامان یافته با تاریخ‌مندی هگلی در کتاب اقتدار نمودار می‌شود.  
اصولاً باورهای اجتماع‌گرایانه به فرد، قدرت و اقتدار سیاسی، منشاء مشاجرات بسیاری با متفکران لیبرال غربی شده  
است. لیبرال‌ها عموماً از پنج نقطه نظر این رویکرد را مورد انتقاد قرار می‌دهند:

- ۱- تعریف اجتماع‌گرایان از پدیده اجتماع (community) مبهم است. به درستی معلوم نیست که جماعت‌های ملی و قومی مورد نظر اجتماع‌گرایان هستند یا هر صورتی از گروه‌های اجتماعی مانند گروه‌های اجتماعی مدرن را نیز می‌توان ذیل این عنوان جای داد. سرشت این دو گروه از اجتماع با یکدیگر تعارضات بنیادینی دارد که در روایت‌های مذکور به درستی بررسی نشده است.
- ۲- اگر چه اجتماع‌گرایان درصدد فراهم ساختن روایتی مقابل دولت و نظم کلان دولتی از سازو کارهای سیاسی‌اند، اما نباید از نظر دور داشت که جماعت‌ها، به ویژه جماعت‌های حاوی سرشت سنتی و قومی، رویه تاریک و مغفولی دارند که می‌تواند باز تولیدکننده ارتباطات سیاسی تمرکزگرایانه‌ای در عرصه خرد اجتماعی باشد.
- ۳- اجتماع‌گرایی، حاوی آموزه‌های معارض با آموزه‌های مدرن مانند فردگرایی و اولویت حقوق فردی است. اما عملاً اجتماع‌گرایان به بسیاری از این آموزه‌ها، دست کم در صورت‌بندی ایده‌آلی خود ملتزم‌اند.
- ۴- اجتماع‌گرایی از حیث اخلاقی خواسته یا ناخواسته به نوعی اکثریت‌گرایی ملتزم است که با حقوق اقلیت و حق ناحق بودن لیبرالی ناسازگار می‌افتد.
- ۵- اجتماع‌گرایی در مناسبات درون اجتماعی خود ملتزم به نوعی اصالت فرهنگی جماعت است و به سرکوب تنوعات درون جماعت می‌انجامد.

این قبیل انتقادات، سبب شده است که اجتماع‌گرایان در سال‌های اخیر، هر چه بیشتر از صورت‌بندی‌های پیش مدرن اجتماعات، به صورت مدرن پناه آورند. جماعت‌هایی که بیشتر بر عضویت‌های داوطلبانه و مدنی استوارند و کمتر وابستگی به تعلقات سنتی دارند. جماعت‌هایی که بیشتر زمینه تاویل معانی سامانده به جماعت را فراهم می‌سازند و قابلیت شکست به جماعت‌های دیگر را فراهم می‌سازند. روایت والتر اوداینیک از یونگ و روایت سنت به نحوی تلاش دارند به این تحولات نظری ملتزم باشند.

پی‌نوشت:

۱- Donald N. Levin, Durkheim Through the lens of Aristotle: Durkheimian, postmodernist, and communitarian Response to the Enlightenment, in: American Journal of sociology, ۱۹۹۵, ۱۰۲, ۱, July, ۲۶۹-۲۷۱.

۲- Routledge Encyclopedia of philosophy, Version, ۱۰-, London: Routledge.

می‌شود؛ در هر موجود بشری هم خدایگانی داریم و هم بنده‌ای. هگل آگاهی معذب را چونان آگاهی دوگانه نه چون آگاهی پای در گل تناقض تعریف می‌کند. در آگاهی عقلانی همین احساس دوباره اجتماعی می‌شود؛ آدمی همین احساس شقاق عذاب‌آوری را که نزد خود احساس می‌کند در نزد دیگری نیز می‌بیند. هگل این آخرین مرحله به سوی آزادی را از آن رو عقلانی می‌نامد که در این مرحله هر کسی می‌تواند دریابد و با دیگران عمل کند و همراه آنان هدف‌های مشترکی را دنبال کند.» (۱۹۲)

سنت، صورت مدرن اقتدار را با صورت رواقی و شکاکیت آزادی هم سرشت می‌پندارد. اما آزادی واقعی از زمانی آغاز می‌شود که به نوع معذب و پس از آن به نوع عقلانی آزادی واصل شویم. این روایت تا حدود قابل توجهی به روایت یونگ نزدیک است. سنت، گام اساسی برای فاصله‌گزینی از استیلا و وصول به آزادی را رهایی از دنیای قدرت می‌پندارد که گام نخست آن پی بردن به بنیاد اقتدار در درون ماست. درونی که البته در موقعیت پرکشاکشی با بیرون پرورده می‌شود. این به خلاف رویکردهای ایدئولوژیک مدرن است که برای حل معضل استیلا چشم‌ها را به سوی مرجع قدرت بازمی‌چرخاند و این به معنای پناه آوردن به مرجع قدرت برای گسترده ساختن پهنه اقتدار اوست.

\* \* \* \*

تفکیک نظام دو کتاب یونگ و سیاست و اقتدار، ذیل سه عنوان نقطه عزیمت بحران و گریزگاه، با این هدف صورت گرفت که سنخ هنجاری نظام باورهای اجتماع‌گرایانه نمودار شود. این هر دو روایت با تکیه بر سرآغازی عاری از بحران، به نقد صورت‌بندی پریجران اقتدار مدرن واصل می‌شوند و با نمودار ساختن سرشت اسارت بخش مناسبات مدرن، و نشان دادن ریشه‌های این اسارت در وجوه درون فردی، امکاناتی را برای رهایی ترسیم می‌کنند. این وجه در روایت یونگ البته بیشتر از روایت سامان یافته با تاریخ‌مندی هگلی در کتاب اقتدار نمودار می‌شود.  
اصولاً باورهای اجتماع‌گرایانه به فرد، قدرت و اقتدار سیاسی، منشاء مشاجرات بسیاری با متفکران لیبرال غربی شده است. لیبرال‌ها عموماً از پنج نقطه نظر این رویکرد را مورد انتقاد قرار می‌دهند:

- ۱- تعریف اجتماع‌گرایان از پدیده اجتماع (community) مبهم است. به درستی معلوم نیست که جماعت‌های ملی و قومی مورد نظر اجتماع‌گرایان هستند یا هر صورتی از گروه‌های اجتماعی مانند گروه‌های اجتماعی مدرن را نیز می‌توان ذیل این عنوان جای داد. سرشت این دو گروه از اجتماع با یکدیگر تعارضات بنیادینی دارد که در روایت‌های مذکور به درستی بررسی نشده است.
- ۲- اگر چه اجتماع‌گرایان درصدد فراهم ساختن روایتی مقابل دولت و نظم کلان دولتی از سازو کارهای سیاسی‌اند، اما نباید از نظر دور داشت که جماعت‌ها، به ویژه جماعت‌های حاوی سرشت سنتی و قومی، رویه تاریک و مغفولی دارند که می‌تواند باز تولیدکننده ارتباطات سیاسی تمرکزگرایانه‌ای در عرصه خرد اجتماعی باشد.
- ۳- اجتماع‌گرایی، حاوی آموزه‌های معارض با آموزه‌های مدرن مانند فردگرایی و اولویت حقوق فردی است. اما عملاً اجتماع‌گرایان به بسیاری از این آموزه‌ها، دست کم در صورت‌بندی ایده‌آلی خود ملتزم‌اند.
- ۴- اجتماع‌گرایی از حیث اخلاقی خواسته یا ناخواسته به نوعی اکثریت‌گرایی ملتزم است که با حقوق اقلیت و حق ناحق بودن لیبرالی ناسازگار می‌افتد.
- ۵- اجتماع‌گرایی در مناسبات درون اجتماعی خود ملتزم به نوعی اصالت فرهنگی جماعت است و به سرکوب تنوعات درون جماعت می‌انجامد.

این قبیل انتقادات، سبب شده است که اجتماع‌گرایان در سال‌های اخیر، هر چه بیشتر از صورت‌بندی‌های پیش مدرن اجتماعات، به صورت مدرن پناه آورند. جماعت‌هایی که بیشتر بر عضویت‌های داوطلبانه و مدنی استوارند و کمتر وابستگی به تعلقات سنتی دارند. جماعت‌هایی که بیشتر زمینه تاویل معانی سامانده به جماعت را فراهم می‌سازند و قابلیت شکست به جماعت‌های دیگر را فراهم می‌سازند. روایت والتر اوداینیک از یونگ و روایت سنت به نحوی تلاش دارند به این تحولات نظری ملتزم باشند.

پی‌نوشت:

۱- Donald N. Levin, Durkheim Through the lens of Aristotle: Durkheimian, postmodernist, and communitarian Response to the Enlightenment, in: American Journal of sociology, ۱۹۹۵, ۱۰۲, ۱, July, ۲۶۹-۲۷۱.

۲- Routledge Encyclopedia of philosophy, Version, ۱۰-, London: Routledge.